

تجاوز اسرائیل و آمریکا به ایران و مدرسه‌ی عقل

مرتضی یگانه

اگر تاریخ را سیر پیشروی و تحقق عقل آزاد یا آزادی عقل از طریق آگاهی جمع از تضادهای غیرعقلانی و لذا خودسوژه‌سازی جمع و خودآزادی بدانیم، آن‌گاه تجربه‌ی جنگ اسرائیل و آمریکا برای تجزیه‌ی ایران و نابودی تمام و کمال جامعه‌ای که هنوز در دوران پسا انقلاب ۱۳۵۷ به سر می‌برد، فرصت خوبی برای عاقل شدن جامعه‌ی ایرانی است. تجربه‌ی این جنگ، کارگاه و مدرسه‌ی عقل است: کاری را که هزاران متفکر و فعال تمام‌وقت سیاسی باید دهه‌ها انجام می‌دادند تا جوهر امپریالیسم و جوهر سرمایه‌داری را عیان کنند و عقل را در ساحت نظری از غل و زنجیرهای ایدئولوژی‌های رنگارنگ سرمایه‌دارانه رها سازند، در ساحت عملی تجاوز نظامی ۱۲ روزه اسرائیل و آمریکا به ایران انجام داد. آنان که خود را به خواب زده‌اند، اکنون باید بیدار شده باشند؛ آنان که جهل‌شان انتخابی نیست، اکنون باید در مسیر عقل قرار گرفته باشند. هر که عشقی هرچند کمرنگ به وصال عقل داشته باشد، اکنون می‌تواند عقل را در آغوش بکشد.

۱

تجاوز نظامی آمریکا و اسرائیل به ایران در حالی در بامداد جمعه ۲۳ خرداد ۱۴۰۴ آغاز شد که عده‌ی زیادی در جامعه و دولت ایران در حالی که اسرائیل و آمریکا پس از ۷ اکتبر ۲۰۲۳، فلسطین، لبنان، سوریه و یمن را به خاک و خون کشیده بود، انتظار داشتند «دولت ترامپ» با ایران عشق‌بازی کند و به ناگاه وارد یک سرمایه‌گذاری چندصد میلیارد دلاری در ایران شود؛ سفارت‌های ایران و آمریکا در خاک یکدیگر بازگشایی شوند و تخاصم آمریکا با جامعه‌ی ایرانی که هنوز در دوران پساانقلاب ۱۳۵۷ قرار دارد، به تاریخ بپیوندد. این تجاوز، مْهملاتی نظیر «تعامل سازنده با دنیا»، «تنش‌زدایی با غرب»، «ادغام در جامعه‌ی جهانی» و «رفع سایه‌ی جنگ از طریق مذاکره» را که دهه‌ها به صورت غیرعقلانی و با تزویر در خانه‌ی عقل، جابخش کرده بود، از این خانه بیرون ساخت و آن را به وادی جهل وارد کرد. در حالی که دولت ایران در مذاکرات، امتیازهای بزرگ بر روی میز گذاشته بود و با دولت آمریکا نرد عشق می‌باخت، دولت آمریکا تسلیم مطلق و کامل ایران را روی میز گذاشته بود و در ادامه نیز به سرعت از مذاکره برای عملیات فریب و تجاوز غافل‌گیرانه به ایران استفاده کرد. عشق‌جویان با تجاوز (Rape) تنبیه شدند. و این عاقبت عشق به یک امپریالیست است. برای امپریالیست، متحد نام آبرومندانه‌ای برای برده است. امپریالیست، شریک و معشوقه

نمی‌خواهد؛ نوکر و کنیز می‌خواهد و اثبات یگانگی متحد و برده‌ی امپریالیست و یگانگی معشوقه و کنیز امپریالیست، تنها نیازمند گذر زمان است. این نخستین درس مدرسه و کارگاه عقل بود.

۲

تجاوز نظامی آمریکا و اسرائیل به ایران در حالی روی داد که عده‌ی زیادی در دولت ایران و تیم مذاکرات اتمی، با خودزرنگ‌پنداری بچگانه در حال «جداسازی و ایجاد فاصله بین آمریکا و اسرائیل» و «جداسازی و ایجاد فاصله بین ترامپ و نتانیاهو» و حتی «جداسازی و ایجاد فاصله بین ترامپ و بایدن» بودند. آنان در همین حد صغیر بودند که گمان می‌کردند صرفاً با تعریف و تمجید از ترامپ و از طریق کاسه‌لیسی، تملق و مجیزگویی رئیس جمهور آمریکا، می‌توانند دولت‌های آمریکا و اسرائیل را از هم جدا کنند! آنان جدایی تشکیلاتی و سازمانی بین دولت‌های اسرائیل و آمریکا را که در دنیای امروز بین هر دو دولت سرمایه‌داری وجود دارد و یک فکت ساده‌ی پیش‌پاافتاده است را دلیلی بر جدایی ذاتی آن‌ها فرض کردند؛ در حالی که جدایی تشکیلاتی و سازمانی آمریکا و اسرائیل، صرفاً پوسته‌ی سطحی وحدت ذاتی آن‌ها بود. در ظاهر، آمریکا و اسرائیل دو سازمان سیاسی جدا از هم بودند اما از حیث ماهوی هم آمریکا، آمریکا بود و هم اسرائیل، آمریکا بود. امپریالیسم آمریکا، یعنی اینکه نهایتاً اسرائیل نیز برده‌ی آمریکا است.

آنان که با خودزرنگ‌پنداری دنبال خرسازی و فریب ترامپ بودند، صرفاً خود را خر کردند و فریب دادند. تجاوز مشترک آمریکا و اسرائیل به ایران نشان داد که اسرائیل و آمریکا ذات امپریالیستی مشترکی دارند و اسرائیل در این سطح (یعنی در سطح قابل توجه جنگ با ایران) تنها تحت فرمان «قوه‌ی عاقله‌ی» خود، یعنی تحت فرمان آمریکا دست به عمل می‌زند. این درس تلخی بود که مدرسه‌ی عقل در دوازده روز تجاوز آمریکا و اسرائیل باید به جامعه و دولت ایران داده باشد. صدراعظم آلمان که خود یکی از بردگان آمریکا است، این درس را این‌گونه خلاصه کرد: اسرائیل، کثافت‌کاری‌های غرب را انجام می‌دهد.

۳

تجاوز نظامی آمریکا و اسرائیل به ایران در حالی روی داد که عده‌ی زیادی در جامعه و دولت ایران گمان می‌کردند که دکترین نظامی و امنیتی کشور بر مبنای سه مولفه‌ی قدرت موشکی + متحدان منطقه‌ای + دولت در آستانه‌ی هسته‌ای و توان غنی‌سازی اورانیوم، ایران را در موقعیتی قرار داده که می‌تواند در مسئله‌ی آمریکا، مسیر عدم تسلیم و عدم جنگ را ادامه دهد. این تجاوز، شکست دکترین بازدارندگی دولت جمهوری اسلامی ایران یا به تعبیر دقیق‌تر شکست تصور یا حتی توهم بازدارندگی دولت جمهوری اسلامی ایران بود. این تصور که می‌توانی با ابزار در آستانه‌ی هسته‌ای در مقابل امپریالیسم مجهز به سلاح هسته‌ای بازدارندگی ایجاد کنی، با این تجاوز به وادی جهل وارد شد و به فرمان عقل عملی، ابطال شد. ای کاش فضایی فراهم بود که عقل نظری، با پروژه‌ی ساخت بمب هسته‌ای و تحکیم قدرت نظامی ایران، این درس را پیش از تجاوز به دولت می‌آموخت اما متأسفانه تاریخ، برای ای کاش‌ها هیچ ارزشی قائل نیست.

اگر نقدی عقلانی به دکتربین امنیتی و نظامی دولت ایران وارد است، از این زاویه است که این سه مولفه‌ی قدرت برای مقاومت در برابر امپریالیسم کافی نیستند و ایران صراحتاً به بمب اتمی نیاز دارد. دولت اما به جای بمب اتمی، مذاکره‌ی اتمی با آمریکا را انتخاب کرد و نتیجه‌ی آن را نیز دید. در حالی که قدرت‌های امپریالیستی وحشی مجهز به بمب اتمی، ایران را در سراسر دوران پس از انقلاب ۱۳۵۷ تهدید می‌کردند، اینجا بمب اتمی حرام بود و هیچ نیرویی نه در دولت و نه در جامعه، به این حرمت اعتراضی وارد نمی‌ساخت! عقل نظری از درک این تناقض دهه‌ها دیوانه شده بود و در نهایت تجربه‌ی تجاوز آمریکا و اسرائیل، کار شناخت را به عقل عملی واگذار کرد.

۴

اگر از دریچه‌ی چشم عقل نظری، درک تناقض تهدید امپریالیسم مسلح به بمب اتمی و غیراتمی بودن ایران، تا این حد پیش‌پا افتاده بود، چرا رسیدن به چنین درکی نیازمند تجربه‌ی تلخ عقل عملی بود؟! چون هیچ نیروی موثری در دولت و جامعه نبود که برای درک این تناقض پیش‌پا افتاده و ساخت بمب اتمی به دولت فشار وارد کند. چرا چنین نیرویی وجود نداشت؟ چون دیالکتیک دولت و جامعه، یعنی دیالکتیک دولت به‌عنوان شکل سیاسی و جامعه‌ی به‌عنوان محتوای سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی آن شکل، و همچنین یعنی دیالکتیک شکل و محتوای سیاسی، از مدت‌ها پیش اسیر تباهی شده بود. «نقدی» اگر به دکتربین سیاسی و امنیتی دولت جمهوری اسلامی وارد می‌شد از زاویه‌ی نیاز به تشدید و تقویت این دکتربین نبود، بلکه از زاویه‌ی تخفیف این دکتربین و توصیه‌ی دست شستن از همین مولفه‌های قدرت منطقه‌ای، قدرت موشکی و برنامه‌ی هسته‌ای بود. در واقع «نقدهای» موجود، هزار پله از وضعیت موجود دکتربین امنیتی و نظامی، عقب‌افتاده‌تر و جاهلانه‌تر بودند! دکتربین نظامی و امنیتی از زاویه‌ی استقلال‌طلبی نقد نمی‌شد؛ بلکه از سوی بخش‌های بزرگی از جامعه و بعضاً حتی از سوی نیروهایی در دولت از زاویه‌ی تسلیم‌طلبی و وادادگی به غرب «نقد» می‌شد. «نقدها» به دکتربین امنیتی و نظامی، خواهان تضعیف بیشتر این دکتربین بود و این حماقت با نام «عقل» ترویج می‌شد!

چرا نقد استقلال‌طلبانه به دکتربین نظامی و امنیتی وارد نمی‌شد؟ چون جنبش‌های استقلال‌طلبانه و ضدامپریالیستی حقیقی، دهه‌ها سرکوب و به شدت ضعیف شده بودند و با بمباران‌های ایدئولوژیک، پروپاگاندای مداوم، شیوه‌ی کار نظام آموزش و تعلیم و تربیت، شیوه‌ی اداره‌ی جامعه و بالاخره سرکوب سیاسی و اجحاف و ستم و زندان، گرایش‌های ضدامپریالیستی نابود شده یا در بهترین حالت به شدت تضعیف شده بودند. استقلال و ضدیت با امپریالیسم، برجسته‌ترین رکن انقلاب ۱۳۵۷ بود اما دینامیسم تحولات پس از انقلاب، روی‌دادها را به نحوی رقم زد که این استقلال به شکلی سرمایه‌دارانه در دولت جمهوری اسلامی متجلی شد؛ دولتی که از استقلال، فقط شعار «نه شرقی و نه غربی‌اش» را سر می‌داد و هیچ درک درستی از امپریالیسم به‌عنوان شکل خاص انضمامی سلطه‌ی سرمایه در ابعاد جهانی نداشت؛ دولتی که در سپهر سیاسی آن، مطالبه‌ی دست شستن از توان موشکی و منطقه‌ای و برنامه‌ی هسته‌ای کشور قانونی بود، اما استقلال‌طلبی را ملک طلق خود می‌پنداشت و ضدامپریالیسم خارج از چارچوب جمهوری اسلامی در آن ممنوع بود؛ دولتی که حتی از به کار بردن کلمه‌ی امپریالیسم اکراه داشت و به جای آن از

استکبار استفاده می‌کرد؛ دولتی که می‌خواست استقلال خود را حفظ کند و همزمان میل «پیوستن به جامعه‌ی جهانی» تحت هژمونی آمریکا داشت؛ دولتی که پس از دهه‌ها به حاشیه بردن، تضعیف و سرکوب جنبش‌های ضدامپریالیستی، اتمسفر اپوزیسیون آن پروغرب و عمدتاً آمریکاپرست بود و این اتمسفر در دینامیسم درون خود دولت نیز بازتاب‌های ملموسی داشت (همین لحظه به التماس‌های رئیس‌جمهور و وزیر امور خارجه‌ی ایران برای به دست آوردن دل ترامپ توجه کنید!). در چنین فضایی در میانه‌ی دیالکتیک تباهی دولت و جامعه، پی بردن به درس آسان عقل نظری نیازمند تجربه‌ی تلخ و ویرانگر عقل عملی بود.

۵

کشور در تجاوز آمریکا و اسرائیل به ایران، تقاص انقلاب ۱۳۵۷ را می‌پرداخت و هدف آنان از تجاوز به ایران، بازگرداندن کشور به پیش از ۱۳۵۷ بود؛ با این تفاوت که این بار در برنامه‌ی آنان ایران باید عملاً تجزیه نیز می‌شد و در واقع باید به «ایرانستان» تبدیل می‌شد. در حقیقت، این جنگ نه تنها جنگی علیه دولت و جامعه‌ی ایران، بلکه جنگی علیه جغرافیای ایران نیز بود. انقلاب ۱۳۵۷، مشیت محکمی بر دهان امپریالیسم آمریکا بود و آنان بعد از ۴۷ سال به دنبال تلافی آن مشیت محکم بودند. ایران با انقلاب ۱۳۵۷، از حالت متحد-برده‌ی آمریکا خارج شده بود و آنان اکنون می‌خواستند «ایرانستان» را دوباره متحد-برده‌ی خود سازند. این تجاوز، یک عملیات برده‌گیری بود. هیچ بخشی از مردم ایران با این عملیات برده‌گیری که عملیات «شیر در حال برخاستن» نام گرفته بود، و هدف آن بازگرداندن نشان ننگین شیرخورشید به پرچم یا پرچم‌های «ایرانستان» بود، همراهی نکردند. آمریکا و اسرائیل در لفظ و عمل نشان دادند که فهم‌شان از جامعه‌ی ایران در لحظه‌ی کنونی دقیقاً همان فهم فرزند شاه اخراج‌شده از کشور در سال ۱۳۵۷ است. آینده قابل پیش‌بینی نیست اما مردم ایران در این لحظه‌ی تاریخی، بار دیگر امپریالیسم را ناکام گذاشتند و کشور به بردگی آمریکا درنیامد.

۶

عقل عملی به جامعه و دولت ایران باید آموخته باشد که در مواجهه با امپریالیسم، برای حفظ جغرافیا و موجودیت خود به چیزی بیش از به اصطلاح «هسته‌ی سخت قدرت» (عنوانی که معمولاً برای اشاره به «حزب‌اللهی‌های متعصب» به کار می‌رود) نیاز دارند. هیچ بخشی از مردم ایران با عملیات برده‌گیری آمریکا و اسرائیل در خرداد ۱۴۰۴ همراهی نکردند اما این واقعیت در آینده ممکن است، تغییر کند. مواجهه پایدار با امپریالیسم نیازمند مردم انقلابی است و شکل‌گیری مردم انقلابی نتیجه‌ی رویکرد مستمر انقلابی است. با دور اخیر تهاجم شدیدی که امپریالیسم بیش از یک دهه به ایران آغاز کرده است، بیم آن می‌رود که بدون مردم انقلابی و بدون انقلابی‌گری، اثری از ایران و جامعه‌ی ایرانی باقی نماند. در وضعیت موجود، انقلابی‌گری و مردم انقلابی هیچ بدیل و جایگزینی ندارد.

شکل آزادگذارانه‌ی تهاجمی که دولت جمهوری اسلامی ایران، همزمان با تهاجم امپریالیستی، در سپهر سیاست‌های اجتماعی و اقتصادی به خود گرفته است، بیش از هر چیز این انقلابی‌گری را تضعیف کرده یا حتی از میان برده است. این شکل، که طی دهه‌ها با ایمان تزلزل‌ناپذیر دولت به آزادسازی فزاینده‌ی اقتصادی، کالایی‌سازی فزاینده و خصوصی‌سازی روزافزون، ایجاد، تثبیت و مستحکم شده، در شرایط تحریم‌های شدید و جنگ اقتصادی، چرخه‌ی فلاکت‌بار رکود و تورم شدید و فقیرسازی فزاینده‌ی توده‌های مردم را به حرکت درآورده است. همزمان با تهاجم امپریالیسم، دولت با شکل آزادگذارانه‌ی تهاجمی در سپهر سیاسی و اجتماعی، توده‌های مردم را به فقر و فلاکت کشانده و با تروریسم لیبرالیسم اقتصادی، ترویج فردگرایی مبتنی بر حرص و آز شخصی، جنگ روانی و رسانه‌ای مبتنی بر تقدیس بازار آزاد، آزادگذاری تشکیل انجمن‌ها و تشکل‌های سرمایه‌دارانه و ممنوعیت ایجاد تشکل‌های مستقل کارگری و توده‌ای، و در یک کلام با آزاد گذاشتن سگ‌های هار سرمایه‌داری و مهار و اسیر گرفتن نیروهای طبقه‌ی کارگر و سرکوب ابزارها و انهدام سنگرهای مقاومت اجتماعی، گرایش‌های ضدسرمایه‌دارانه را به شدت تضعیف کرده و اساساً آن‌ها را به حاشیه برده است. دولت در ساحت سیاست‌های اجتماعی و اقتصادی، مستکبران را بر مستضعفان و ضدانقلاب را بر انقلابیون حاکم کرده است؛ همان مستکبران و ضدانقلابی که بخش‌های بزرگی از آنان دهه‌ها است نسخه‌ی زانو زدن در برابر آمریکا و بردگی آن را برای دولت می‌پیچند! رهایی از این تناقضی که جغرافیای ایران و جامعه‌ی ایران را به سراشیبی سقوط سوق می‌دهد، نیازمند احیاء رویکرد انقلابی‌گری از طریق نوزایی جنبش ضدسرمایه‌دارانه و ضدامپریالیستی است.

۷

مسعود پزشکیان در تبلیغات انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۴۰۳، یک گزاره‌ی محوری را مطرح کرد و با اتکاء به همین گزاره نیز انتخاباتی که را که تمام نامزدهای آن، نامزدهای جناح سرمایه‌داری بودند، بُرد. آن گزاره این بود: «هیچ کشوری در شرایط تحریمی توسعه نیافته است». این گزاره، در عمل، بیان شرمساری از انقلاب ۱۳۵۷ بود: مشخص است ملتی که با انقلاب بزرگ ۱۳۵۷، مشت در دهان امپریالیسم آمریکا زده، تحریم که سهل است، جنگ را نیز تجربه می‌کند. دولتی که از آرمان‌های انقلاب ۱۳۵۷، هیچ نشانه‌ای جز استقلال، آن‌هم در شکل سرمایه‌دارانه و مسخ‌شده‌ی آن، در چهره ندارد، باید نیز که این‌گونه شرمساری خود از انقلاب را بر زبان جاری کند. مردمی که انقلاب کردند، بر این نظر بودند که راهی برای توسعه، جز از طریق قطع وابستگی به آمریکا وجود ندارد. اکنون و پس از ۴۷ سال، رئیس‌جمهور آن ملت، عملاً بیان می‌داشت «توسعه» جز از طریق وابستگی به آمریکا ممکن نیست. چیزی که توده‌های مردم ۴۷ سال پیش از توسعه مدنظرشان بود یک جامعه‌ی آزاد و برابر توأم با رفاه بود و چیزی که اکنون توسط جریان‌های سرمایه‌داری، «توسعه» نامیده می‌شود، یک جامعه‌ی نابرابر و لذا ناآزاد مبتنی بر انباشت فقر در یک سو و انباشت ثروت در سوی دیگر همزمان با شکل‌گیری جریان آزاد ورود و خروج سرمایه به کشور است.

به جای آن گزاره‌ی احمقانه‌ی پزشکیان، گزاره‌ی درست این است: «هیچ کشوری در شرایط تحریم و جنگ اقتصادی، به اندازه‌ی ایران، آزادسازی اقتصادی و سیاست‌های آزادگذارانه‌ی تهاجمی را دنبال نکرده است». در شرایط تحریم و جنگ

اقتصادی، در حالی که جامعه‌ی ایران برای احاد ملت با سیاست‌های آزادگزارانه‌ی تهاجمی به جهنم تبدیل شده، این جامعه برای طبقه‌ی سرمایه‌دار بهشتی بی‌بدیل بوده است! طبقه‌ی سرمایه‌دار ایرانی در شرایط تحریم و جنگ اقتصادی، بی‌نحو بی‌سابقه‌ای در کل تاریخ بشریت، از قبل حق دسترسی توده‌های مردم به ابزار تولید، حق توده‌های مردم به کار، حق توده‌های مردم به سرپناه، حق توده‌های مردم به سلامت، حق توده‌های مردم به آموزش، حق توده‌های مردم به ابزارهای مراوده‌ی اقتصادی و اجتماعی با یکدیگر، حق توده‌های مردم به وسایل معاش و ابزارهای مُمدِ حیات و حق توده‌های مردم به تفریح، ثروت اندوخته و پروار شده است. گزاره‌ی پزشک‌پران، این واقعیت عظیم ویرانگر را نادیده گرفته است. در حالی که دولت ایران طی دهه‌ها در مواجهه با بحران اقتصادی به صورت فزاینده‌ای به سیاست‌های آزادگزارانه‌ی تهاجمی‌ای چسبیده که علت این بحران بوده‌اند و به جای دارو مستمراً درد و بیماری بر بیمار ریخته است و ریشه‌های بیماری جامعه‌ی ایران را تقویت کرده است، گرایشاتی قوی در دولت، تحریم‌ها را ریشه‌ی مشکلات جلوه می‌دهند و «نسخه‌های» تسلیم تدریجی یا تسلیم دفعی در مقابل آمریکا، بردگی تدریجی یا بردگی یکباره، را به جامعه‌ی ایران تجویز می‌کنند.

شکل آزادگزارانه‌ی تهاجمی دولت در سپهر سیاست‌های اجتماعی و اقتصادی، روز به روز ثروت و ابزار تولید و وسایل معاش را در ایران که همگی توسط توده‌های زحمتکش مردم خلق شده، بیش از پیش به مایملک غیر تبدیل کرده و باعث جدایی فزاینده‌ی توده‌های مردم از شرایط بازتولید زندگی آن‌ها شده است. این شکل باعث شده آنچه با زور بازو، عرق جبین و قدرت اذهان توده‌های زحمتکش و طی دهه‌ها خلق شده، به ابزاری جدا از آن‌ها و برای استثمار فزاینده‌ی آن‌ها تبدیل شود و آن‌ها، این ثروت، ابزار تولید و وسایل معاش را همچون دارایی سراسر بیگانه با خود تجربه کنند. اسرائیل و آمریکا در تجاوز خود به ایران گمان می‌کردند که توده‌های مردم از آن‌ها بمباران این دارایی‌ها را با سوت و کف مطالبه خواهند کرد. برخی گرایش‌های قوی در دل سرمایه‌داری ایران نیز پیش از آنکه با این تجاوز آمریکا و اسرائیل غافلگیر شوند، تمنای این را داشتند که در بهره‌گیری از این دارایی‌ها و در استثمار توده‌های زحمتکش ایرانی با امپریالیسم شریک شوند. آمریکا و اسرائیل در هنگامه‌ی تجاوز خود از مردم ایران می‌خواستند که علیه دولت و جغرافیای ایران شورش کنند و با بمباران این دارایی‌ها توسط بمب‌افکن‌ها، «آزادی» خود را (بخوانید اسارت و بردگی خود را) به چنگ آورند. پیش از این تجاوز نیز گرایش‌هایی قوی در دل سرمایه‌داری ایران، خواهان تسلیم تدریجی یا دفعی این دارایی‌ها به آمریکا بودند و از مردم می‌خواستند که برای کسب رضایت آمریکا و نیل به این تسلیم تدریجی یا دفعی، دست به دعا بردارند!

در این تباهی فلاکت‌بار و خانمان‌سوز تنها یک راه‌رهای وجود دارد: توده‌های زحمتکش مردم برای رهایی، راهی ندارند جز اینکه با مبارزه‌ی حق طلبانه‌ی خود، وحدت خویش با آنچه که خود ساخته‌اند، وحدت خویش با ثروت، ابزار تولید و وسایل معاش اجتماعی را فراچنگ بیاورند و با انقلابی‌گری خود بر شرایط بازتولید اجتماعی کشور، حاکم شوند. مردم، وطن‌فروش و نسخه‌ی تسلیم‌پیچ نمی‌خواهند. مردم تنها یک چیز نیاز دارند و آن آگاهی از تضادهای غیرعقلانی است که اکنون عقل عملی پس از این تجاوز دوازده‌روزه آن‌ها را عیان کرده است. با آگاهی از این تضادهای غیرعقلانی و ویرانگر، توده‌های مردم فرایند خودسوزسازی

خود و خودآزادی خود را تکمیل خواهند کرد. با تحقق عقل، توده‌ها خود مالک کار، بدن و ذهن خود و خود مالک محیط بیرون از خود، در یک کلام، خود مالک طبیعت درونی و طبیعت بیرون از خود خواهند شد. جامعه‌ای که بدین ترتیب با خودسوژه‌سازی توده‌های مردم و از طریق رویکرد ضدسرمایه‌دارانه و ضدامپریالیستی ساخته شود، شکست‌ناپذیر خواهد بود. چنین جامعه‌ای در مقابل تهاجم امپریالیستی با تک‌تک سلول‌هایش از خود دفاع خواهد کرد؛ چرا که همه‌ی دارایی‌های فیزیکی و غیرفیزیکی، تمام قدرت مادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی آن به مایملک جمعی و اشتراکی همه‌ی مردم تبدیل شده است و دفاع از جامعه در آن همزمان صیانت از نفس است. چنین جامعه‌ای نه تنها قدرت دفاع از خود را خواهد داشت، بلکه به سنگر انقلابی‌گری در دنیا و مبارزه با امپریالیسم و سرمایه‌داری تبدیل خواهد شد و توان تهاجم به امپریالیسم و سرمایه‌داری در سطح جهانی را نیز ایجاد خواهد کرد.